



پیام یاران

از ابن مقفع پارسی به منصور خلیفه عباسی

«۴»

روح این پیمان، پیشنهاد اصلاحات اجتماعی برشالوده اصول دموکراسی، و بنیاد یک مدنیت عقلانی بر پایه آراء و افکار خردمندان، واحترام به تمایلات عامه و حفظ حقوق و شخصیت افراد و خانواده و اجتماع، و تساوی همگان در برابر قانون مدون و مکتوب، و لزوم فرمانبرداری عموم از فرمانروایان طبق قانون، و حدود اختیارات و وظائف فرمانروایان و کارکنان دیوان، در حد مقررات مدون میباشد. بدیهی است که این افکار زیر چتر باعظمت و ابهت دموکراسی جای می‌گیرد جز اینکه در این امر اخیر، یعنی برگزیدن کارکنان عالی رتبه دیوان (وزراء و سپهسالاران و استانداران و مانندگان آنان) که دادبه میگوید به پیروی از سنت دیرینه و روش کهن شهریاران ایران بایستی از میان خاندانهای بزرگ و نجیب‌زادگان برگزیده شوند، شبهه اریستوکراسی و اشرافیت می‌رود. اما هدف و غرض اصلی دادبه در این پیام، حمایت از ایرانیان و کوتاه ساختن دست بیگانگان ستمگر و خون‌آشام بوده است و شك نیست اگر مردانی از خاندانهای کهن و نجیب‌زادگان ایرانی بر سر کار می‌آمدند بصلاح اجتماع و ایرانیان قیام میکردند. چنانکه این پیام، تا اندازه، اثرات نیکو بخشید و در ادوار بعد، مردانی از نجیب‌زادگان ایران مانند برمکیان و نوبختیان و.. بروی کار آمدند و برگهای زرین بر کتاب تاریخ اسلام ثبت کردند. از مطالب این پیام چنین دانسته میشود که دادبه مردی بوده روشن‌روان و دارای افکاری قوی و بلند و پخته، خردمند و دانا و آشنا باوضاع واحوال مجمع معاصر خود و به روحیات و افکار ملت‌های اسلامی و بعوامل و اسباب و علل انحطاط و فساد دولت وقت.

* آقای سید محمد کاظم امام. از محققان نامور معاصر

اگر در نظر بگیریم که دادبه در سن سی و اند سالگی یا پیش از رسیدن به چهل سالگی، بدست دشمنان ایران، با وضع بسیار فجیعی، کشته شده است بعظمت روح آن فایده دوران پی‌برده و خواهیم دانست که چه عقل بزرگی در سر این مرد جای داشته است!

و اسپین نکته‌ای که درباره دادبه و این پیام باید گفته شود اینکه وی یکی از قهرمانان بزرگ ملی و یک تن از آزاد مردان ایرانی است که برخلاف دیگر ایرانیان، تا آخرین روزی که توانست و برایش میسر بود بر کیش و آیین باستانی وفادار ماند، و تا آخرین دقایق زندگانی و تاهنگامیکه بدست دشمنان این آب و خاک شربت شهادت نوشید، دمی از کوشش در راه زنده داشتن نام ایران و احیاء و اشاعه شعائر و سنن باستانی و مبارزه با بیگانگان و برانداختن ایشان ناپستاد و آسوده نه‌نشست. او از دشمنان سرسخت دولت آل‌عباس و از بدخواهان سلطه بیگانگان بر سرزمین ایران بوده است. همه کوشش او و یارانش و گروه آزاد مردان ایرانی برای برانداختن دولت بیگانه آل‌عباس بوده است و این چیزی است که درباره دادبه و یارانش از آفتاب روشن‌تر است.

پس چگونه بدشمن اندرز میدهد؟ و راه راست را باو نشان میدهد؟ راهرا از چاه باو رهنمون میگردد؟ آیا او با این کار می‌خواهد دشمنی را که خودش باو سرسختانه در زد و خورد و در کشمکش است نیرومند سازد؟ بیگمان نه، چنین نیست! پس آرمان دادبه از فرستادن این پیام چه بوده است؟ روشن و هویدا است که او می‌خواسته است بدین وسیله سپاه خراسان را نیرومندتر گرداند تا در زیر فرمان سرداران کارداران شایسته ایرانی، پیرو قوانین و نظاماتی معقول نه‌پیرو او امر بی‌چون و چرای خلیفه باشند، تا در موقع مقتضی بایک عمل ماهرانه، خلیفه و دستگاه بیگانگان را واژگون و نابود سازند. نیز شاید می‌خواسته است مردان متعصب و فعالی را که در دربار خلافت، مجریان منویات کینه‌توزانه بیگانگان، درباره ایرانیان بوده‌اند، بعنوان مردم پست و بی‌حسب و نسب از کار برکنار کرده و در جای آنان مردان خاندانهای کهن سال ایرانی که یقیناً السیف خاندانهای قدیم و نجیب‌زادگان و اشراف بوده‌اند بگمارد تا بدین وسیله دولت بیگانه را تباہ سازند و با تحدید و مرزبندی فرمان‌های خلیفه و اندازه اطاعت و فرمانبرداری از او را، وسیله سرکوبی استبداد مطلق او ساخته و با اقتدار بی‌حد و حصر بیگانگان پایان بخشد. و با تدوین قوانین مکتوبه و جامع، باستناد عقول عقلا، برای سپاه و خراج و غیره می‌خواسته است به نفوذ آیین بیگانه خاتمه دهد.

پس از انهدام خاندان ساسانیان، فر و فرهنگ و دانش از ایران رخت بر بسته بود و بیم آن میرفت که خواب آلودگی و دل‌مردگی و جمود فکری که بشدت بر روحیه ایرانیان استیلا می‌یافت کار این ملت را بجائی کشاند که کورکورانه، در برابر نفوذ فکری ساده و وحشی بیگانگان، سر فرمانبرداری فرود بیاورند. دادبه، با ترجمه و انتشار کلیله و دمنه، افکار ایرانیان را تکانی سخت داده است. گرچه در اصل این کتاب، پنج باب مشتمل بر داستانهای از زبان جانوران و پرنندگان بنام: «پنج تنس» از زبان سانسکریت به زبان پهلوی ترجمه شده بود، اما ابواب و قسمتهای حساس آنرا ابن‌المقفع تألیف و تدوین نموده است. مانند: «باب بعثة برزویه» و «باب ملك الجردان» و «باب غرض الكتاب» و «باب الفحص عن امر دمنه» و «باب الناسك والضيف».

دادبه بانگارش این کتابها از يك سوي، می‌خواستند است خلیفه مستبد و خونخوار و دلیر و گستاخ و ستمگر را اندکی نرم کند و از سویی دیگر، ایرانیان را بیدار نموده و میان ایشان جنبشی پدیدار سازد. در آن روزگار که افکار همه مردم خفه و دهنها بسته و عقلها منجمد و ملتها در دریای سیاه نادانی دست‌وپای می‌زدند، دادبه بیش از این و بهتر از این هرگز نتوانسته است بگوید و بنویسد در نگارش این پیام، چنانکه دیدیم دلیرانه و گستاخانه و پوست‌کنده همه چیز را گفته و نوشته است. گویانکه از ناچاری آن را از ستایش خلیفه پر کرده است. دادبه، در مقدمه کلیله و دمنه، خود را در مقابل منصور خلیفه عباسی، در جامه الفاظ و اصطلاحات دیگری قرار داده و حقایق را بیان کرده است. در حقیقت (دانشلیم پادشاه ستمگر) هندوستان، همان منصور خلیفه عباسی و (بیدپای حکیم) خود دادبه است. میگوید «فلما استوثق له (لد بشلیم) الامر، و استقر له الملك طغی و بنی و تجبر و تکبر، و جعل نغزوا من حوله من الملوك، و كان مع ذلك مؤید مظفراً منصوراً، فهابته الرعیه، فلما رای ما هو علیه من الملك و السطوة عبت بالرعیه و استغر امرهم و اساء السیره فهم، و كان لا یرتقی حاله الا ازدا و عتوا، فمكث علی ذلك برسة من دهره و كان فی زمانه رجل فیا سوف من البراهمه، فاضل حکیم یعرف بفضلہ و یرجع فی الامور السی قوله یقال له «بیدبا» قلمارای الملك و ما هو علیه من الظلم للرعیه فکر فی وجه الحیله فی صرفه عما هو علیه، و رده الی العدل و الانصاف...»

در حقیقت ترجمه کلیله و دمنه و بخصوص قسمتهای اضافی و الحاقی آن شکل دیگری است از (پیام) که مخاطب آن توده مردم میباشد، بویژه جوانان. او میدانست که کلیله و دمنه را خاقا و فرمانروایان و جوانان و حکام و بزرگان همگی میخوانند و در افکار ایشان اثرات مطلوب را باقی خواهد گذاشت. در پایان مقدمه کلیله غرض از تالیف و ترجمه کتاب را چهار امر گفته و هر يك از امور را مشروحاً ذکر میکند، و چون به چهارم رسیده بدون شرح آنرا کرده است میگوید: «ینبغی للنظر فی هذا الكتاب ان یعلم انه ینقسم الی اربعه اغراض:

احدها: ما قصد فیہ الی وضعه علی السنه البهائم غیر الناطقه لیسارع الی قرءته اهل الهزل من الشبان... والثانی: اظهار خیالات الحیوانات بصنوف الاصباغ و الالوان لیكون انساً للقلوب الملوك و یكون حرصهم علیه اشد للترهه فی تلك الصوره...

والثالث: ان یكون هذه الصوره فی اكثر بذلك اقتساخه و لا یبطل فیخلق علی مرور الایام.

الرابع: وهو الاقصى وذلك مخصوص بالفیلسوف خاصه.»

چنانکه ملاحظه میشود غرض و هدف چهارم را که خودش هم میگوید غرض اصلی و اهم است بدون شرح گذاشته است. و بالجمله هر بخش و هر باب از کتاب، بزبان بی‌زبانی، باسراحت لهجه، قصد و غرض دادبه را هویدا و آشکارا میسازد.

در باب بروزیه طبیب که چگونه در جستجوی راه راست افتاد و سرانجام کار او چون شد گوید: «همت و نهمت بطلب دین مصروف گردانید و الحق راه آن دراز و بی‌پایان یافتیم، سراسر مخاوف و مضایق، آنگاه نه راه برمعین و نه سالار پیدا، و در کتب طب اشارتی هم دیده نیامد که بدان استدلالی دست دادی، و یابقوت آن از بند حیرت خلاصی ممکن گشتی، و خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهرتر، بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده، و طایفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکن لرزان نهاده، و جماعتی برای حطام دنیا و رفعت منزلت

میان مردمان دل در پشتیوان پوده بسته، و تکیه بر استخوانهای پوسیده کرده، و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق، و انتهای کار بی‌نهایت، و رای هر يك برین مقرر که من مصیبت و خصم مخطی. باین فکرت در بیابان تردد و حیرت يك چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پوئید، البته بسوی مقصد پی‌پیرون نتوانستم برد و نه بر سمت راست و راه حق دلیلی نشان یافتم، بضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنچه علمای هر صنف را به‌بینم، و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا یقین صادق پای جای دل‌پذیر بدست آرم، این اجتهاد هم بجای آورده و شرایط بحث‌اندر آن تقدیم نموده و هر طایفه را دیدم که در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می‌گفتند، و گرد تقبیح ملت خصم، و نفی مخالفان می‌گشتند، بهیچ تاویل درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی، اندیشیدم که اگر پس از این چندین اختلاف، رای بر متابست آن طایفه قرار دهم، و قول اجنبی صاحب غرض را باور دارم همچون آن غافل و نادان باشم که شی بی‌پاران خود بنزدی رفت، خداوند خانه بحس حرکت ایشان بیدار شد و بشناخت که برام دزدانند، قوم را آهسته بیدار کرد، و حال معلوم گردانید، آنگه فرمود: که من خود را در خواب سازم، و تو چنانکه ایشان آواز تو می‌شنوند بامن در سخن گفتن آی و پس از من پیرس، بالحاح هر چه تمامتر، که این چندین مال از کجا بدست آوردی؟ زن فرمانبرداری نمود و بر آن ترتیب پرسیدن گرفت، مرد گفت: از این سوال در گذر که اگر راستی حال با تو بگویم کسی بشنود و مردمان را پدید آید. زن مراجعت کرد و الحاح در میان آورد. مرد گفت: این مال من از دزدی جمع شده است که در آن کار استاد بودم، و افسونی دانستم که شبهای مقمر پیش دیسوارهای تیرانگران بیستادمی و هفت بار بگفتمی که: شولم شولم، و دست در روشنائی مهتاب زدمی و بیک حرکت بیام رسیدمی و بر سر روزنی بیستادمی و هفت بار دیگر بگفتمی شولم و از ماهتاب بخانه درشدمی و هفت بار دیگر بگفتمی شولم، همه نقود خانه پیش چشم من ظاهر گشتی، بقدر طاقت برداشتمی و هفت بار دیگر بگفتمی شولم و بر مهتاب از روزن خانه بر آمدمی. بیرکت این افسون نه کسی مرا بتوانستی دید، و نه درمن بدگمانی صورت بستی، بتدریج این نعمت که می‌بینی بدست آمد. اما زینهار تا این لفظ کسی را نیاموزی که از آن خللا زاید. دزدان بشنودند و از آموختن آن افسون شادبها نمودند و ساعتی توقف کردند. چون ظن افتاد که اهل خانه در خواب شدند، مقدم دزدان هفت بار بگفت شولم و پای در روزن کردن همان بود و سرنگون فرو افتاد. خداوند خانه چوب‌دستی برداشت و شانهاش بکوفت و گفت همه عمر برو بازو زدم و مال بدست آورد، تا تو کافر دل پشتواره بندی و بیری؟ باری بگو کیستی؟ دزد گفت: من آن غافل نادانم که دم گرم تو مرا بر یاد نشاند تا هوس سجاده بر روی آب افکندن پیش خاطر آوردم و چون سوخته نم‌داشت آتش درمن افتاد و قفای آن بخوردم اکنون مشتی خاک پس من انداز تا گرانی بیرم. در جمله، بدین استکشاف صورت یقین جمال نمود. با خود گفتم که: اگر بر دین اسلاف بی‌ایقان و تیقن ثبات کنم همچون آن جادو باشم که بر نابکاری مواظبت همی نماید و بتبع سلف رستگاری طمع همی دارد، و اگر دیگر بار در طلب ایستم عمر بدان وفا نکند که اجل نزدیک است، و اگر در حیرت روزگار گذارم فرصت فایت گردد و ناساخته رحلت باید کرد، و صواب من آنست که بر ملازمت

اعمال خیر که زبده همه ادیان است اقتصار نمایم و بدانچه ستوده عقل و پسندیده طبع است اقبال کنیم»^۱.

آثار این پیام در جامعه اسلامی

افکار مندرج در این پیام در روح و فکر منصور خلیفه و در جامعه اسلام بیدرنک اثر نگذاشت. ولی چون منصور مردی فهمیده و هوشیار بود، منطقی بودن آن افکار را دریافت، اما عمل با آنها را بصره و صلاح سلطنت خود ندانست. اجتماع اسلام در نادانی و خواب آلودگی غرق و هنوز قرن‌ها وقت لازم بود که از خامی به پختگی گراید و از خواب عمیق خود بیدار شود. بعلاوه امراء و فرمانروایان، با اینگونه افکار بسختی مبارزه میکردند، و صاحبان این افکار را به انواع تهمتهای گوناگون، از زندقه و کفر، سرکوب میساختند. مردم نادان نیز در این کار دستیار ایشان بودند.

مع الوصف، در افکار فرمانروایان، اثراتی از این پیام بوجود آمد و پیدا شدن وزرای ایرانی و خاندانهای برمکیان و نوبختیان، یزدادیان و... و تمایل خلفا به نگارش قانون جامعی برای خراج، مانند کتاب الخراج قاضی ابویوسف، از آثار آشکارای این پیام است.

آیا «اصل مصالح عامه» که از آن زمان به بعد، بناگهان، در مسائل و کتب فقهیه، پدیدار گردید و بزرگترین دلیل فقهی بود که فقها بعنوان يك «اصل مسلم تشریمی» در همه مسائل و فروع، بدان استناد میکردند، از آثار این پیام نبوده است؟

۱- نقل از کلیله و دمنه - ترجمه پاریسی عبدالحمید منشی ص ۵۰ - ۴۷ باب بروزیه طبیب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مرگت عاشق

که همی مرد و خوش شهی خندید
خندهت از چیست و این خوش استادن؟
عاشقان پیششان چنین میسرنند

عاشقی را ، یکی فسرده بدید
گفت : آخر بسوقت چسان دادن
گفت : خوبان چو پرده برگیرند

از حدیقه الحقیقه حکیم سنائی قرن ششم